

نشانه های ویروس ایمان در دست آوردهای مردم

در اجتماعی که ایمان حاکم است، راستی می میرد، همیاری نایاب، پیمان بی معنی و دانش بی ارزش می گردد، نیرنگ و دروغ همگانی می شوند. هیچ کس نه خود و نه دیگری را باور دارد. نیروهای مردمی بر ضد هم کارگر می شوند و پیشرفت جامعه لنگ می ماند.

هیچ جامعه ای نیست که در زمان و مکان خود به پژوهشهایی در راه شناخت گوهر و بنمایه (دانه ها یا هسته ی) پدیده های پیدا و پنهان، دید و ندید، نیاز نداشته باشد. میزان این نیاز به جهان بینی و بینش فرهنگی آن مردم بستگی دارد، نه به اساسنامه های سازمانهای حکومت. جامعه ای که با یک ایده نولوژی، یک اندیشه، یک مذهب اداره بشود در درون حقیقتی که به آن گمان دارد، و باید ایمان بیاورد، زندانی می گردد. حکومتهای مذهبی بدتر و سخت تر از حکومتهای ایده نولوژی، که بر پایه ی یک فلسفه ی معلوم و محکم بنا شده اند، راه پیشرفت اجتماع را دشوار می کنند. چرا که، در پندار پیروان شریعت، احکام الهی حقیقت و خالی از کاستی هستند و نیازی به اندیشه و پژوهش ندارند. بنابراین کسانی که تنها در انتخاب یک راه، یک امکان، آزاد، و مجبور، هستند و می پندارند که به حقیقت همه چیز آگاهی دارند، یا توانایی درک آگاهی بیشتری در آنها خلق نشده، به ایمان خود متکی هستند و از نواندیشی می ترسند. نواندیشی از شک ورزی به عقیده ای و از پرسشهایی بر می خیزد که پاسخ آنها در دانش (بن معلومها) و امکانات ناشناخته نهفته است. حکومتی که پیرو شریعتی است، کمال حقیقت را در احکام آن شریعت می داند، نواندیشی را با زور و ستم می خشکاند تا نیاز به دانش و پژوهش را کمتر حس کند.

چون الله آسمان را بدون ستون خلق و آن را با میخهایی (ستارگان) به سقفی محکم کرده است، باید سخن الله تنها حقیقت باشد، از پژوهش در مورد ستارگان وحشت دارد. او پژوهش در این مورد را کمبود ایمان می داند و عذاب عظیمی برای این نافرمانی در نظر گرفته است.

بر خلاف این جامعه، که بیشتر پیروی از یک حقیقت می کند، مردمی هم هستند که می دانند در درون هر پدیده ای رازی نهفته است که آنها آنرا نمی شناسند و در آنها حس کنجکاوی، کشش، امید و ترس ایجاد می شود و نیاز آنها را به شکافتن راز نهانی بر می انگیزد.

در پرسشهای زرتشت از اهورامزدا (یسن ۴۴) چنین می آید: چیست بندهای آفرینش؟ چگونه راه خور (خورشید) و ستارگان بنا نهاده شده است؟ از چیست که ماه می و خشد (می افزایش) و آنگاه می کاهد؟

در بین مردمی که پرسش سرود و جشن آنها باشد جویندگی و پژوهندگی با اندیشه ی آنها سرشته می شود. در فرهنگ ایران، با بینش مادی، به هر پدیده و هر دگرگونی می نگریند، هرگز دگرگون در پدیده ای را پدیدار اراده ی خدایی نمی دانستند. در اندیشه ی زرتشت حتا پدیده هایی چون مهر، خرد، منش و زمان ستایش، پرستش (همان پرسش، از جان و خرد انسان، در مورد ناشناخته هاست) بررسی و پژوهش می شوند.

اگر به ژرفی، ایمان به احکام اسلام را با بینش جویندگی زرتشت بررسی کنیم بر ما پدیدار می شود که دانش ورزی و دانش پروری در جامعه ی ایمانی خشک و در مردمان جوینده گسترده می شود. چنانچه می توان دید که گفتار محمد متکی بر اوامر الهی، و سروده های زرتشت استوار بر پرسشهایی و رای دانستی های آن روز هستند.

همیشه تاریخ به میل حکومتهای پُر قدرت تحریف و نادرست نوشته شده است. بیشتر نوشته های تاریخ ما دروغهای زور ورزان یا پندارهای بیگانگان هستند. ما نمی توانیم از راه نوشته های تاریخ به نهاد آغازین بینش نیاکانمان پی ببریم. به ویژه که دزدان فرهنگی و تاریخی آن دوران در پوشش پاسداران کنونی بر مسند قدرت نشسته اند. ولی راستی یا تخم اندیشه هنوز در بن برخی از واژه ها پنهان مانده است. بخشی از واژه ها برای ما پیام آور گذشته ها هستند چون آنها اندیشه ی نیاکان ما را هرگز فراموش نمی کنند.

برای نمونه: واژه های " کردگار" و " پروردگار"، که در ذهن اسلام زدگان با " الله " تداعی پیدا می کنند، از بینشی برخاستند که در آن خدایان آستن کننده (کردگار = در کردن و رزنده) پرورش دهنده، شیر دهنده (پروردگار، بسان سیمرغ که زال را پر- ورش می دهد) بودند آنها، هم زاییده شده بودند و هم می زاییدند. (خداوند مهر، ماه، خور، بهرام، سیمرغ، جانان، خرم، و همه از خدایی زاییده و خدایی دیگر را می زایند و پر- ورش می دهند)

می دانیم، که الله نه زاییده شده و نه می زاید او هرگز نمی تواند کردگار، پروردگار یا خداوند جان و خرد باشد. ما

نمی توانیم جباری، مکاری و مالک جهنم بودن الله را با نامهای زیبای ایرانی به زاینده‌گی، رامشگری و آفریدگار شادی بودن تبدیل کنیم. الله "صمد" است او را مردمانی پر خشم و خشن خلق کرده اند و او هرگز، حتا با نامهای خدایان مهر پرور ایرانیان، تغییر نمی کند. اسلام زدگان کوشیده اند، با بکار بردن واژه های مهرنهاد فارسی، نشانه های خشم و ستمکاریهای اسلام را در نوشته های تاریخ خوشایند جلوه دهند، تا خرد خفته ی آیندگان بیدار نگردد.

اسلام زدگان در گذشته، همچنین در خلافت اسلامی امروز، واژه ها را از پارسی می ربودند تا چهره زشت ایمان خود را از مردم پنهان دارند. ولی پیام فرهنگی درهسته ی واژه ها نهفته مانده است و می تواند ما را از بد کرداری آنها آگاه سازد. مردمی که "عبد" الله باشند با به کاربردن واژه ی "آزاده" از بند بردگی ولایت فقیه "آزاد" نمی شوند.

برای اینکه کمی گفتمان را روشن کنیم نخست به شناخت بُن مایه های دو واژه می پردازیم. این دو واژه، که در ذهن ما ایرانیان، از راه ترجمه ی نا درست، هم سنگ به کار برده می شوند، کلمه ی "علم" و واژه ی "دانش" است.

هر مردمی با نگرش و بنیش خودشان سخن گفتند، می گویند و می فهمند. معنای هر سخنی را باید با نگرش، بینش، فرهنگ و زبان همان مردم، در همان زمان، درک کرد. مثلاً برای هر کلمه ی عربی، که از شتربانان تازی بُن گرفته باشد، نمی توان به آسانی در زبان فارسی، که بینش مردمش از فرهنگ مهرپروری سرشته شده، واژه ی همسنگی پیدا کرد، بطوریکه کژفهمی در معنا و مفهوم آن کلمه به وجود نیاید.

(در این نوشتار دانسته به بُن مایه های سخنان، با جهان بینی آفرینندگان آنها، توجه می شود، اگر "کلمه ی" عربی و "واژه ی" همسنگ (پنداری) آن به فارسی نوشته شده، شیوه ای ادبی نیست، برخورد به گوهر فرهنگی و اشاره به نابرابری آنها بوده است).

علم (شناخت علامتها، معلوماها = معلومات) از را تعلیم و بوسیله ی معلمی به افراد منتقل می شود. در علوم احکام و رابطه عناصر خلقت، معلوماها، تعریف می شوند. اعتقاد و تصور انسان بر اساس قاعده و رابطه ی معلوماها را علم می نامند. در علوم همه چیز محدود و می توانند روشن و مُحکم و جاودانه تعریف شوند. خلاصه علم شناخت حقیقتی است که معلمی به ما تعلیم می دهد و معلم خود به این معرفت تعلیم داده شده است.

در این مکتب به کسی که تمام معلوماها (احکام و اوامر الهی) را می داند علامه می گویند، مثل علامه مجلسی، که به تمام احکام عبادات، نجاسات، مجازات، جهنم و جنت آگاهی دارد. با علم او دفتر نیازانسان به شناخت نا شناخته ها به مرز تکامل می رسد. این است که عالم بر همه چیز آگاه، حاکم و امر کننده است، و پیروان شریعت، جاهل، مطیع و فرمانبردار هستند. برای علامه مجلسی شناخت ناشناخته ها در تنگه ی باریک قرآن و روایتهای مربوط به آن معلوم می شوند.

دانش، پی بردن به "دانه"، تخم، هسته، شیره و گوهر یک پدیده است و می توان از راه آزمون (کنجکاو و رنج) و همپرسی با آموزگاران (که خود هم جوینده هستند) فرا گرفته شود. هر دانش ورز می تواند در جستجوی پاسخی برای یک پرسش به دانش ویژه ای برخورد کند. یعنی یک پرسش می تواند دانش ورزانی را برانگیزد و موج دانش را آغاز و گسترش دهد. دانش همیشه بخشی از آگاهی در شرایط ویژه ای است و هیچگاه حقیقت مطلق نیست. کسی که در جستجوی گشودن چنین رازی است دانشجو است. پژوهشی که برای یافتن دانه ی یک پرسش انجام می شود امکانات فراوانی را نمایان می سازد که در آزمون یکی یا برخی از آنها به ، پاسخ، دانه (دانش) می رسند. دانشجو پس از رسیدن به دانشی به رازهای تازه ای بر خورد می کند که پیش از آن پژوهش برای او نا شناخته بودند. این است که پاسخ هر پرسشی، پرسشهای دیگری را به همراه می آورد و نواندیشی را از نو بر می انگیزد.

در فرهنگ ایران می بینیم که زرتشت با پرسشهایش اهورامزدا را بر می انگیزد. او، در یسنا ۴۴ بند ۵، از بُن نهاد روز و شب، خواب و بیداری می پرسد. او می خواهد بداند که چرا این پدیده ها مرد اندیشمند را به خویشکاری بر می انگیزند. زرتشت بر خویشکاری (خرد جوینده ی خود) خود استوار است که به نهاد پدیده های هستی پی ببرد. کسی نمی تواند که آتش درون جویندترین و دورنگرترین اندیشمند را با امر به ایمان فرونشاند. زرتشت معلوماها را برانگیزنده و ابزار جویندگی، نه قدرت ورزی، می داند. نکته ایکه بیشتر در یسنا های زرتشت به چشم می خورد، پرسشهای او از اهورامزدا است، که اندیشمند را به جویندگی وادار می کند. اهورا و مزدا کسی جز جان و خردکاربند انسانها نبوده که پس از هزاره ها به برخی از پرسشهای زرتشت پاسخ داده است.

پایه های گویش و پرسش مردمان بر جهان بینی فرهنگی آنها نهاده می شود.

برای نمونه: شکر شیرین است. برای کسی که طالب علم، معلوماها، است، این سنوال پیش می آید که چه کسی و

برای چه شکر را شیرین کرده است، سود و وظیفه ی من در این جسم چیست. جواب این سنوال را سعدی می دهد:

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

این جوابی است که مؤء من را راضی و مغرور و در عین حال از نافرمانی در برابر خالق خود شرمگین می کند.

برای یک دانش پژوه پرسش این است که چرا شکر شیرین است، این مزه از چه سرشته شده، چرا این مزه خوشی است؟ و خیلی چرا های دیگر که هر پاسخی پرسشهایی را به همراه دارد. حافظ جنبش و مهر را پیشنهاد می کند:

کمتر از ذره نه بی پست مشو مهر بورز
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

با این پاسخ انسان به مهر ورزی برانگیخته می شود که با تلاش و جویندگی خرد خود را کار ورز سازد. چون انسان نباید خود را از ذره کمتر بداند پس او می تواند به دانشی و رای راز خورشید دست یابد.

تخم دانش از، شک ورزی، گستاخی، برخورد انسان با پدیده های هستی برانگیخته و آستن می شود و این انگیزه در درون انسان می شکافد، بارور می شود و کم کم می روید. دانشمند خودش دانه ای را، با گوهر دانش (دانه سته های) موجود پیوند می زند، پرورش می دهد و بارور می سازد و در این است که به خویشکاری فراخوانده می شود.

علم معلومهایی از بینش شخص دیگری است، آماده و محدود، که از معلم به طلبه منتقل می شوند یعنی شخص معلومهایی را که کس دیگری شناسایی کرده با عقل خود می پذیرد. عالم به قواعدی، از بینش تعریف شده ای، آگاهی دارد، به معلومات شخص دیگری ایمان دارد، ولی دانایی از خود عالم نیست او به کارایی خرد خود و به درستی قواعد معلومها هم اعتماد ندارد.

عالم از پوشش ظاهری پدیده ها سخن می گوید و پندارهای او همتراز و در خور سنوالهای همگانی می باشند. این است که سخنان عالم، برخلاف گفتار دانشمند، برای همگان بدون سنجش قابل فهم است. او رنج فکر و فهم کردن را از دیگران بر می دارد و آنها را به ناتوان بودن ذهنشان قانع می کند. عالم از برون نظم و قاعده ای را بر یک پدیده تعریف، نه بررسی، می کند و شناخت این نظم و قاعده را محدود و عقلی می سازد. عالم از شناخت دنیایی که تصور می کند، به سعادت می رسد و دیگران را به پیروی از این تصور تعلیم می دهد و می خواهد که به تصور او ایمان بیاورند. هر گونه دگرگونی در نظام علم او فروپاشی دنیای تصور و سعادت اوست و به همین سبب از جوینده و دانش ورز می ترسد که مبادا جویندگان به چیزی برخورد کنند که دنیای علوم او را باطل سازد.

شاخت پدیده های شناخته شده، معلومها، برای دانش ورز کوشی ندارند ولی راهنمای او هستند. اندیشه ی او از و در جهان ناشناخته ها بر انگیزته شده است. او خود و خرد خود را باور دارد و به دنبال آزمون پندار و گمان خودش در جستجو است. دانش ورز خرد خود را از برخورد با اندیشه های دیگر آستن می سازد و پندار خود را می آزماید. زمانی که پندارش به دانه (دانش) پیوست و راز پدیده ای را دریافت، آن پدیده کتش خود را از دست می دهد و پندار های تازه ای در اندیشه دانش ورز می رویند. دانش ورز به ژرفا، به درون، به هسته، به دانه، به بن هر چیز می نگرند و علت هر گوهری را در خود آن گوهر می جوید. دانش ورز نمی پرسد که کی سازنده است بلکه چی سازنده است. دانش ورز به نادید نیا، که برای همگان دیدنی نیستند، می نگرند و رنج می برد.

علم محدود و تسکین دهنده ی عالم و دانش بی انتها و برای پژوهنده رنج آور است. به هر حال کلمه ی علم عربی نادرست به واژه ی "دانش" فارسی برگردانده شده است. خوشبختانه در ایران بیشتر معنای واژه ی "دانش" را به کلمه ی "علم" داده اند، این است که کاربرد کلمه ی علم در فارسی، برخلاف واژه هایی دیگر، فاجعه ی بزرگی را ایجاد نمی کند. نابرابری کلمه ی علم و واژه ی دانش روشننگر آن است که فرهنگ اندیشه در گویش و جهان بینی مردم پنهان است. روشننگران باید آگاهانه واژه های فارسی را به کار ببرند زیرا که هر واژه ساختار پدیده ای را نمایان می سازد. نباید به جای کلمه ی "عد لیه" واژه ی "دادگستری" و به جای کلمه "محکمه" واژه ی "دادگاه" نوشت. این دوستی خاله خرسه است که در خلافت اسلامی به جای قصاص و قضاوت از داد و داوری سخن گفت.

مردمی که با اعتقاد به حقیقت، معلومها، تعلیم داده شده بودند کلمه ی علم را ساخته اند و مردمی که جهان بینی زاینده داشتند، یعنی پیدایش هر چیزی را از چیز دیگری می دانستند، جویای زاینده در هر چیز بودند، آنها واژه ی دانش را آفریده اند. از این مثل می توان برداشت کرد که گفتار، کردار و نیازهای مردم بر اساس بینش و جهان بینی آنهاست. اندیشه یک شراره، یک پندار، یک گمان است که نخست بر اساس شناخت و دانش در درون اندیشمند جوانه می زند و سپس در آزمون های گوناگون پرورده و آماده می گردد. شک ورزی و گستاخی سرآغاز دانش

ورزی، دلیری و خودشناسی نیروی رشد اندیشه است. اندیشه در همپرسی و برخورد با افکار دیگر پخته می شود و فرم می گیرد. در مکانی که زمینه همپرسی نباشد، در خلافت فقیه، اندیشه نمی تواند پرورده و گسترده شود. دلیلی نیست که متفکر اندیشه ی خود را بهتر از دیگران بفهمد چون او هم از شک، گمان و پرسشی برانگیخته شده و همه ی امکانات پژوهشی موجود را بررسی یا درک نکرده است. کاستی یا کژ فهمی در پی گیری یک اندیشه امکانات پژوهش را پیچیده و دشوار می کند. اندیشه باید بتواند آزاد پرواز و با اندیشه های گوناگون برخورد و آمیزش کند تا باردار و زاینده شود. اندیشه ی که درایمان گرفتار، در کنار احکام الهی، آفریده شود در سینه ی متفکر می ماند و امکان رشد ندارد. هرگز دانشمندی در سرزمینهای اسلامی به وجود نیامده که، در زمان خودش، محکوم به مرتد بودن نشده باشد. چون کسی که به معلومهای الهی شک کند، می اندیشد و خوداندیشی پس با گذشتن از ایمان آغاز می شود. اکنون هم هر پیشرفتی در در کشورهای اسلامی به همت پژوهشگران کافر صورت می گیرد. مردمی که گوش به اوامر الهی سپرده اند، نیروی خرد در آنها می خشکد چون به نادانی، پستی و ذلت خود ایمان دارند، و روزانه از الله می خواهند که آنها را به صراط مستقیم براند تا مستوجب مجازات نباشند.

امکان گسترش و پرواز اندیشه در یک جامعه به میدان دانش پروری، در بینش سامان ساز آن جامعه، بستگی دارد. بینش جامعه از تصور آنها از پدیده های جهان هستی، سرشته و بنا می شود. برای نمونه از حافظ که از بینشی شاد و زاینده برخوردار بوده است وام می گیریم.

من که امروز بهشت نقد حاصل می شود وعده ی فردای زاهد را چرا باور کنم

با این گستاخی نه تنها می گوید که انسان خودش توانایی ساختن بهشت را دارد بلکه مردم فریبی و نادان پروری اسلام را رسوا می کند و فلسفه ی پوسیده ی متولیان اسلام را گریبان گیر خودشان می سازد.

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت نا خلف باشم اگر من به جوئی نفروشم

این بینش یک اندیشمند خوداندیش بوده است نه بینش جامعه ی ما. ایمان ضد خوداندیشی است و انسان را دروغ ورز و ستمکار می پروراند. موءمن برای حفظ ایمانش به خود فریبی و مردم ستیزی دست میزند. برای نمونه، در جامعه ی ما کسی که ادعای حافظ دوستی و حتا حافظ شناسی می کند، در کمال بی شرمی، این سروده ی حافظ را با بینش تاریک و پست خود به شکل زیر آلوده می سازد.

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت من چرا باغ جهان را به جوئی نفروشم (فرهنگ ستیز)

جامعه ای که حتی پس از سدها سال تاب شنیدن سخن یک آزاداندیش را ندارد، و عقیده دارد، که باید همه به زور از جهان زنده چشم ببوشند تا پس از مرگ به جنت مردگان درآیند، هرگز بهشت این جهان را نخواهد دید.

دانشمند چیزی را ورای ایمان حاکم می جوید او پندارش را می جوید که از زمان و مکان او پیشرو تر است. او به حقیقتی که از دیگران تعریف شده شک، به خرد خود، که می تواند جوینده باشد، یقین دارد نه اینکه او حقیقت دیگری را می جوید تا به آن تکیه کند بلکه می خواهد به دانشی برسد که او را در شناخت ناشناخته ها یاری دهد. کسانی که ادعای حقیقت شناسی می کنند یارای شنیدن حقیقت را ندارند و این است که همیشه بیان حقیقتی از دیگران را جرم و مستوجب مجازات می دانند. گالیله و ابوریحان بیرونی به جرم حقیقت گویی مجازات شده اند. ذکریای رازی را، که کافر، ملحد و زندیق بود، به جرم نوشته هایش محکوم به مرگ کردند، آنقدر کتابش را پر سرش کوبیدند که بمرد. پیدایش یک دانشمند در جمعیتی که دانش پذیر نباشند آدرخشی زود گذر است که زود ناپدید می گردد. البته این مردها می توانستند از گفتار خود توبه کنند یعنی دانشی را که یافته بودند به دروغ ایمان پیوشانند.

در اجتماعی که تنها یک حقیقت، یعنی یک دین یا ایده نولوزی، حاکم است، هیچ اندیشه ای ورای آن حقیقت حاکم امکان رشد و گسترش ندارد چون اندیشه، فزاینده است، به پیش می راند و احکام الهی، سنگ شده و کاهنده هستند. آزادی خواهانی که تنها یک راه و روش را برای رسیدن به آزادی می پندارند امکانات گسترش اندیشه های دیگر را نمی پذیرند، بر ضد آزاداندیشی کار می کنند. چنین کسانی خود پرست و خود خواه هستند نه آزادی خواه.

در اجتماعی که ایمان حاکم است، هر اندیشه ای که بخواهد امکان گسترش پیدا کند باید خود را با نماد همان ایمان حاکم عینیت بدهد تا در درون تخم نخشکد، اگر این اندیشه نه در امتداد بلکه بر ضد حقیقت حاکم باشد، اندیشمند به دروغ پردازی وادار می شود. چنانچه آن اندیشه او در سوی بازگشایی مشکلات حاد جامعه باشد، این امکان وجود دارد که دروغ پردازی اندیشمند پذیرفته شود ولی اندیشه ی او در دیگ ایمان حاکم محو می گردد. برای نمونه: کنترل رشد جمعیت (شمار نوزاد) و راه یابی برای سلامتی (جلوگیری از جوان مرگی) از ایمان به اراده و قدرت الله

می‌کاهد ولی بهتر از احکام اسلامی پاسخگوی نیازهای مردم است. در این مورد درماندگان مسلمان سامان پزشکی را با دروغ به احکام اسلام پیوند می‌زنند. با این حال این گونه دانستنیها نشان دهنده ی آن هستند که نه زادن و نه مردن کسی در دست الله است ولی ایمان حاکم حتما امکان شناخت ایمان را به مؤمن نمی‌دهد. شریعت حاکم مدعی آن است که او حقیقت و حد کمال ازلی و ابدی است از این رو هر نوآوری تکذیب حقیقت و کمال اوست.

اجتماع سرکوب شده از راه تجربه های خود می آموزد که می توان نو آوری و دگرگونی را تنها در پناه ایمان حاکم، که بر تحمیل دروغ استوار است، به جریان انداخت. این است که آن اجتماع نوآوری خود را، بدون آنکه خشم حکومت را برانگیزد، با دروغ به ایمان حاکم می چسپاند. به زبانی دیگر، متفکر باید اندیشه ی خود را با آن حقیقت حاکم عینیت بدهند، یعنی راست خود را با دروغ بپوشانند، تا اجازه ی اندیشیدن داشته باشند.

این گونه محدودیت ها، در خلافت اسلامی، پیشرفت جامعه را کند می کنند ولی از سود جویی، خودپرستی، فرصت طلبی، مال اندوزی و رشک پروری مردم نمی کاهند. بدین ترتیب دروغ به سان ابزار یا پناهگاهی برای نگهداری جان و بهره گیری از هستی به کار می رود. این نیرنگ، کاربرد دروغ، در طول قرن‌ها و هزاره ها چون ویروسی در تمام پاره و رکن های جامعه رخنه و آن را بیمار می کند. ماهنوز هم نمی توانیم که هشدار زرتشت را بگواریم، او در یسنای ۳۰ بند ۶ سروده است:

آنگاه که آن دو مینوی آغازین به هم در آمدند، زندگی و نازندگی را بنیاد نهادند،

نیز چنین برآمدند که در فرجام بدترین هستی از آن دروغوندان،

و بهترین منش از برای راستان خواهد بود.

این گفتار فلسفه ی راستان است نه یک پیشگویی. شگفتی نیست اگر بدترین هستی، نازندگی در ترس، از آن مسلمانان است زیرا که آنها به دروغوندان گرویده اند. مردمی که در ترس زیست دارند، با دروغ خو می کنند، زندگی آنها که با دروغ آمیخته و آنها با آزادی بیگانه می شوند، آزادی را هرگز نمی یابند.

جامعه به سان پیکری است که اگر ویروسی در آن رخنه کند همه ی سلولهای آن آلوده و بیمار می شوند. مثلاً اگر ویروسی سبب شکاف پوست دست می گردد، آن ویروس در استخوان زانو هم وجود دارد، نمی توان بیماری پوست دست را بدون بر طرف ساختن سرشت ویروس معالجه کرد. پوشیدن دستکش یا مالیدن دارو بر روی پوست، تنها آرامشی است روبنایی، دلیل برطرف شدن ویروس، که سرشت بیماری است، نیست.

تصور جامعه از جهان هستی (جهان بینی) روند کردار هر بخشی از جامعه را بنا می نهد و تغییرهای روبنایی، در هر بخش جامعه، ایجاد ناهماهنگی و تنش در جهان بینی و باورهای مردم می کنند ولی بنیاد بینش آنها را دگرگون نمی سازد. رنگبازیهای مردم پسند به سان نیرنگ یا شعبده ای می مانند که تنها برای فریب و سرگرمی بیننده استفاده می شوند و در مداوای جامعه نقشی ندارند.

جایگزین کردن واژه های فارسی به جای پدیده های اسلامی با اسمهای عربی نه تنها در ساختار زشت آن پدیده ها تغییر ایجاد نمی کند بلکه روکشی است مردم فریب که زشتی آن پدیده ها را پنهان می دارد. برای نمونه: کسانی که به جای کلمه ی " مدعی العموم" واژه ی " دادستان" و یا به جای اسم " مجلس شورای اسلامی" نام " بهستان" به کار می برند، فاجعه آفرینان فرهنگی هستند که نا آگاهانه میرغضب را مهربان و گند زار را گلستان می نامند. در ساختار هر شریعتی " صحبت از آزادی، پاک، مروت ابلهی ست".

جهان بینی مردم در کردار، گفتار، اندیشه، رفتار و منش آنها رخنه می کند و در تمام دست آوردهای آن مردم نمایان می شود. ویرانه های ساختمانهای کهن، چون کاخ کسرا، نشان دهنده آن هستند که ایرانیان از دانش بنایی پیشرفته ای برخوردار بوده اند. ریزه کاریهای ساختمانها نشان دهنده ی مهارت و هنرمندی در سازماندهی، دانش پژوهی، ورزیدگی و آینده نگری آنها است. ایرانیان امروز فرهنگ دانش پرور خود را فراموش کرده اند، از بیگانگان علم ساختمان را تعلیم دیده اند و قادرند برخی از ساختمانها را انطور بسازند که از دانش ورزان آموخته اند. در بناهای ساخته ی ایرانیان امروز کاستی هایی دیده می شوند که به کارکرد " کارکتر" ما ایرانیان بستگی دارند. کمبودی که ناخودآگاه در دست آوردهای ما دیده می شود، از نا آگاهی و نا توانی نیست بلکه، از تصور ما از راستی و درستی است. نیاکان ما واژه های راستی و درستی را برای خود فروشی و مردم فریبی به کار نمی بردند بلکه باور آنها این بود که بهبود و آسایش مردمان در آزادی است و آزادی از خدای راستی آفریده می شود. این بود که خدای راستی را به راستی ستایش می کردند.

اگر در نمایشگاه هنرهای دستی ایران به ژرفی بنگریم می بینیم که این پیشه وران از راه تعلیم و تقلید چیزهایی را برای فروش تولید کرده اند که ارزش هنری ندارند. لیکن دست آوردهای ایرانیان باستان که در موزه های جهان به نمایش گذارده شده اند، بیانگر هنرمندی، ورزیدگی و ژرف بینی آنها هستند. هنرمند چیزی را که دوست دارد، از درونش می تراود، می آفریند او به زیبایی و درستی آفریده ی خود مهر می ورزد. کارکرد (کارکتر) هنرمند در آفریده او نمایان است و کارکتر او از جهان بینی او شکل می گیرد. کسی که هنر دیگری را، برای سود بردن، تقلید می کند نه از خود هنری دارد که نمایان سازد و نه کیفیت هنر را می شناسد که تولید کند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

www.farhangshahr.com

این نوشته در تارنمای فرهنگشهر بایگانی خواهد شد:

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>